



کنفوسیوس

فیلسوفی از تبار چین

تهیه کننده: ایوب محمودی

دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان

زندگی نامه

خوشبختانه اسناد و منابع موثقی از زندگی و آرای کنفوسیوس به دست ما رسیده است که ما را به حال و فلسفه ی او آگاه می سازد، زیرا شاگردان او سعی بسیار کردند که تعالیم او را، محافظت و نگاهداری کنند و توضیح و توصیفی که از حالات و عادات شخصی او کرده اند شرح و بسطی بسیار دارد که تا حدی قابل وثوق می باشد.

کنفوسیوس صورت لاتین شده ی کونگ فوتزو (به معنی استاد کونگ) است. او در قرن ششم پیش از میلاد زاده شد و غالباً در شمال مرکزی ناحیه ی ساحلی چین زیست. غیر از تولد کنفوسیوس، این قرن شاهد تاسیس آیین دائو (تائوئیسم)، تولد بودا، و شروع فلسفه یونانی هم بود. اینکه چرا این حوادث فکری تعیین کننده باید درست در این زمان و عمدتاً در تمدن هایی که در مراحل متفاوتی از توسعه به سر می بردند و با یکدیگر تماسی نداشتند رخ می داد همچنان پوشیده است. این خود پرسشی است که پاسخ بدان آسان نیست.

کنفوسیوس در ۵۵۱ پیش از میلاد در استان لو که اکنون بخشی از استان ساحلی شمال مرکزی شانتونگ است به دنیا آمد. کنفوسیوس در دوره ۵۵۱ تا ۴۷۹ قبل از میلاد زندگی می کرد. یعنی تقریباً در دوره هخامنشیان در ایران و در اروپا هم امپراتوری رم هنوز ایجاد نشده بود. از دودمان اشرافی قدیمی فقیر شده ای بود و گفته می شود مستقیماً تبار از فرمانروایان سلسله شانگ می برد. این قدیمی ترین سلسله ی چین بود که بیش از ششصد سال از قرن هجدهم تا دوازدهم پیش از میلاد دوام آورد. پدر کنفوسیوس نظامی جزء بوده که در هنگام تولد کنفوسیوس هفتاد سال داشته است. کنفوسیوس سه ساله بود که پدرش درگذشت و او را مادرش بزرگ کرد. شگفت اینکه از ده دوازده نفری که فلسفه ها و ادیان بزرگ جهان را به وجود آورده اند اکثرشان در خانواده های تک سرپرست بزرگ شده اند.

کنفوسیوس بعدها چنین به یاد می آورد: پانزده ساله بودم که فقط به مطالعه علاقه داشتم. این بنیاد زندگیش بود که بعدها می دید به مراحل مشخصی تقسیم شده است: « در سی سالگی زندگیم را شروع کردم؛ در چهل سالگی متکی به خودم بودم؛ در پنجاه سالگی جایگاهم را در طرح عظیم هستی یافتم؛ در شصت سالگی آموختم که بحث نکنم و اکنون در هفتاد سالگی می توانم هر آنچه را دوست دارم بی برآشتن زندگیم انجام دهم». صرف نظر از عشق کنفوسیوس به فراگیری به اقرار خودش، از اوایل زندگیش کم می دانیم. به غیر از همان داستان های نامحتمل همیشگی که در اطراف هر شخصیت بزرگی چون او گرد می آید.

اندیشه های کنفوسیوس:

کنفوسیوس با مشاهده فلاکت و بدبختی مردم به سرعت دریافت که برای از بین بردن این رنج های بی حد و حصر مفهوم جامعه باید به تمامی تغییر کند. جامعه باید به سود همه ی آحاد خود عمل کند نه اینکه صرفا دستاویز برای تعدی های فرمانروایانش باشد. او نخستین کسی بود که این اصل غالبا نادیده مانده را مقرر داشت. تازه دویست سال بعد بود که یونانیان باستان در این خصوص شروع به بحث کردند. اما چون درباره اش بحث کردند به زودی مفهوم مجرد پیچیده ای از دادگری ارائه دادند. کنفوسیوس اما فرصت نیافت در طول سال های شکل گیری خود در این مسائل به بحث پردازد.

کنفوسیوس معتقد بود که مفهوم جامعه و نه خود جامعه باید تغییر یابد و فرمانروا باید فرمان راند و مدیر و مجری وظایفش را انجام دهد، درست همچنان که پدر باید برای فرزندش پدری کند. انقلابی که او تعلیم می داد انقلاب در نگرش و رفتار بود. هر کس باید بکوشد که نقش خود را با بیشترین قابلیت و صداقت ممکن ایفا کند. اما درباره ی این و موضوعات مرتبط با آن، اظهاراتی کرد که به چیروانش اجازه ی تفسیر بیشتری می داد. مثلاً: «اگر نظریه ای طرفدار پیدا می کند با امداد غیبی است و یا فرمانروا بودن دشوار است اما فرمانبر بودن نیز آسان نیست. مردمان صادق به گونه ای دیگر عمل می کنند. عمل نکردن وقتی که عدالت فرمان می دهد، بزدلی است.

این فقدان کمابیش یکدست و گسترده‌ی منطق که ویژگی آموزه‌ی او بود معلوم شد که بزرگ‌ترین نقطه قوت آیین کنفوسیوس است. نهایتاً نمی‌شد آن را به تمامی ثابت کرد و اگر خوب دقت می‌کردی چیزی در آن می‌یافتی که تقریباً همه را ثابت کند. آیین کنفوسیوس در این نقطه‌ی قوت با کتاب مقدس همچنین با متون مقدس مذاهب بسیار دیرپا، شریک بود.

او با آنکه فقیر بود و شغل مناسبی نداشت اما امیدوار بود مقام بالایی در دستگاه حکومتی به دست آورد تا بتواند افکارش را عمل سازد. معلوم بود که فرمانروایان خوش گذران نمی‌خواستند یک چنین مزاحمی را برای اداره امور قلمرو خود به خدمت گیرند. از این رو تصمیم گرفت مدرسه‌ی تاسیس کند که متفاوت باشد: به مجریان و مدیران یاد می‌داد که چطور حکومت کنند!

مدرسه کنفوسیوس

خوشبختانه کنفوسیوس شخصیتی گیرا و الهامبخش داشت: درباره ی صلاحیتش سوالی نمی شد و به زودی شاگردانی جذب کرد. به نظر می رسد مدرسه او بسیار شبیه مدارس مدرسه بوده است که فلاسفه یونان باستان در قرن های بعد تاسیس کردند. مدرسه فضای غیر رسمی و بی پیرایه داشت. استاد گاهی قدم زنان، گاهی نشسته در سایه درختی، با شاگردانش صحبت می کرد. گاهی خطابه ای مدون ایراد می کرد اما درس ها غالبا از جلسات پرسش و پاسخ تشکیل می شد. پاسخ های استاد غالبا به صورت وعظ بود.

«اگر سپاهی ناآزموده را به جنگ ببری، از دستش می دهی.» «مرد برتر در گفتار صرفه جویی می کند نه در کردار.» «اگر عیب هایت را رفع نکنی معیوب تر می شوی.» این سخنان شاید در ۲۵۰۰ سال پیش نیز کمابیش چون امروز پیش پافتاده به نظر می رسیده اند. با این حال می گویند کنفوسیوس تحمل ابلهان را نداشت. «اگر من گوشه ای از موضوع را نشان دهم و شاگرد نتواند سه تایی دیگر را خودش دریابد، بیرونش می کنم.» در مدرسه کنفوسیوس برای خودباخته ها یا سرگشته ها جایی نبود. او معمولاً حدود بیست تایی شاگرد داشت، از شاهزاده گرفته تا گدا. آن سخنان کنفوسیوس که به دست ما رسیده اند همه پیش پا افتاده نیستند – بعضی بحث برانگیزند، برخی مبهم و معماوار و تعدادی عمیق اند.

آموزه های کنفوسیوس

کسی که ارزش کلمات را نمی داند هرگز مردم را درک نخواهد کرد.

زندگی پربار جویای چیزی است که خود دارد؛ زندگی تهی جویای چیزی است که در دیگران دیده می شود.

می گویند در سخنان او گهگاه رنگی از طنز نهفته شرقی هست که البته برای غربی ها دست یافتنی نیست. کنفوسیوس اساساً آموزگاری اخلاقی بود. همواره بی ریا بود و و به زبان آوری اعتمادی نداشت. هدفش این بود که رفتار و سلوک درست را به شاگردانش بیاموزد. آن ها اگر می خواستند به مردم حکومت کنند باید اول یاد می گرفتند که چگونه بر خود حاکم باشند. اما جوهره آموزش اش طنین آشنایی دارد: فضیلت به معنی دوست داشتن یکدیگر است.

این شوق اخلاقی عمیق انسان را کنفوسیوس بیش از پانصد سال پیش از تولد مسیح بیان کرد. در عین حال اصلی مذهبی انگاشته نمی شد. کنفوسیوس شاید که مذهبی (آیین کنفوسیوسی) را تاسیس کرده باشد، اما آموزه های او فی نفسه مذهبی نبود. این پارادوکس پیچیدگی دیگری هم دارد. آموزه های کنفوسیوس ممکن است مذهبی نبوده باشد اما خود او مذهبی بود. یا به نظر می رسید که بود و حداقل به مناسک دینی بی اعتنا نبود.

کنفوسیوس اعتقاد داشت که در هستی قدرتی برای خیر هست _ که بعضی ها ممکن است ایمان به نظمی برتر بینگارند، در عین حال که دلیل مشخصی برای تایید چنین خوش بینی وجود ندارد. او مرد بافضیلتی را که در ترس از ملکوت می زیست ستایش می کرد اما اکثر رسوم مذهبی عصر خود را مهملاتی خرافی می انگاشت. از سوی دیگر مناسک را خوش می داشت و آثارش را سودمند می دانست. از این لحاظ، کنفوسیوس شباهت زیادی به سقراط دارد. عنصر کلیدی آموزه های کنفوسیوس با حرف چینی «جن» نشان داده می شد. این به معنی آمیزه مفاهیم بلندنظری، فضیلت، و عشق به انسانیت بود. شباهت زیادی به مفهوم مسیحی شفقت و محبت دارد.

برخی معتقدند که همین مفهوم «جن» بود که «ذن» را به بودیسم اضافه کرد، هرچند که این چندین قرن پس از مرگ کنفوسیوس رخ داد. علاوه بر مفهوم «جن» مفاهیم «ته» به معنای فضیلت و «یی» به معنای درستکاری نیز در آموزه های او وجود دارند. چنانکه او در زندگی روزمره بر لزوم «لی» یعنی حسن سلوک و رعایت مناسک سنتی تاکید می ورزید. هدف او ایجاد «چونتزو» یا افراد والا بود که در فضیلت و هماهنگی، فارغ از دلهره و تنش می زیستند. حرف چینی «جن» از دوجز تشکیل شده است: انسان و عدد «دو». انسان + دو = انسان در رابطه با انسان. به عبارت دیگر حرف «جن» به اخلاق روحانی فردی توجه ندارد و بیشتر ناظر بر رفتار اجتماعی یا سرشت اخلاقی است که بر صحنه اجتماعی بروز می کند. کنفوسیوس این را در گفته هایش (لون بو که در متون غربی غالباً آن را Analects نامیده اند) روشن می کند. او معتقد بود ۵ چیز است که هرکس بدان عمل کند «جن» است: احترام، مدارا، اعتبار، پشتکار هوشمندانه و بخشندگی.

کنفوسیوس «جن» را جزیی از آموزش می دانست. به عبارت دیگر چنین رفتاری باید تدریس می شد نه اینکه فرد آن را صرفاً از روی تجربه یاد می گرفت. در زمان او تحصیل، آموختن نحوه رفتار انگاشته می شد نه کسب دانش خاصی و کنفوسیوس با این نگرش همسو بود. کسب دانش حکمت بود نه جن. کنفوسیوس میانه خوبی با آیین دائو یا تائوئیسم نداشت چرا که نوعی درون گرایی را عرضه می کرد که سبب می شد فرد از جامعه کناره بگیرد. در حالی که برای کنفوسیوس اخلاق یکسره مربوط به شراکت در جامعه بود.

لاادری گری کنفوسیوس

کنفوسیوس ندانم گو و لاادری بود. صرفا به درمان از راه مناسک اعتقاد داشت اما وقتی این عمل به خدا باوری و اعتقاد به جهان دیگر یا متافیزیک از هر نوعش می رسید آشکارا طفره می رفت. روزی یکی از او پرسید: چگونه باید ارواح مردگان و خدایان را پاس داریم؟ استاد گفت: شما حتی قادر نیستید انسان را پاس دارید، چگونه می توانید ارواح را پاس دارید؟ تو حتی زندگی را نمی فهمی چگونه می توانی مرگ را دریابی؟ با این حال او به مقصود اخلاقی بشریت اعتقاد داشت. یعنی ما موظفیم که خود را بهتر کنیم، تا جایی که می توانیم انسان کامل و انسان های بهتری شویم. این تنها راه بامعنی زیستن از نگاه او بود. از نظر کنفوسیوس برای موفقیت پاداشی یا حتی برای شکست مجازاتی در جهان آخرت وجود نداشت. کار باید به خاطر خودش، صرف نظر از پیامدهای آن انجام می گرفت. این بیش از دو هزار سال پیش از داروین، مذهبی دنیاوی و سخت همسو با تکامل بود. یعنی اصالت خود انسانیت و جستجوی خیر به خاطر خودش.

اندیشه های اخلاقی و سیاسی کنفوسیوس

کنفوسیوس در توصیه های اخلاقی خود واقع بینانه و عملگرایانه عمل می کند. «نفس را مهار کن و آنچه به خود روا نمی داری، به دیگران نیز روا مدار». در عین حال به نظر کنفوسیوس عنصر اساسی یک جامعه اخلاقی طبقه نبود، محبت بود. اینجا می توان آیین کنفوسیوس را با مسیحیت مقایسه کرد. هر دو از اصل «یکدیگر را دوست بدارید» پیروی می کردند. اما کنفوسیوس چندان جسارت داشت که بگوید این را می توان از حیطة شخصی به کل جامعه گسترش داد. در حالیکه مسیحیت به امر حکومت و دولت نمی پردازد. « کار سزار را به سزار واگذار!» مسیحیت وارث اخلاق بردگان در یک امپراتوری ستمگر بود و بر محبت فردی و رستگاری فرد در دین تاکید داشت. قرن ها بعد چنین آراییی به شکل مارکسیسم در آمد.

کنفوسیوس به پرسش‌هایی در باب سیاست به روشنی پاسخ داده است. وقتی از او پرسیدند چگونه باید حکومت کرد گفت: در مورد اشتباهات کوچک ملایمت نشان بده و افراد با استعداد را برگزین. وقتی پرسیدند اگر اختیار حکومت را به او بدهند نخستین کاری که می‌کند چیست جواب داد: پیش از هر چیز اطمینان می‌یابم که هر چیزی به درسی نامیده شده باشد. زیرا اگر نام‌ها درست نباشند، زبان موضوع ندارد. وقتی زبان موضوع ندارد، اصلاً کاری درست انجام نمی‌گیرد. وقتی کاری درست انجام نشود، مراسم و مناسک به هم می‌ریزد، موسیقی ناساز می‌شود و مجازات‌ها دیگر با جرم‌ها نمی‌خواند. وقتی مجازات دیگر با جرم متناسب نباشد، کسی نمی‌داند کجاست. بنابراین انسان هرچه را فکر می‌کند باید بتواند به گفتار قابل فهم درش آورد. و هرچه را که می‌گوید باید بتواند انجام دهد. در مورد زبان، صراحت و دقت؛ کمال اهمیت را دارد. هیچ چیزی نباید قابل سوء تعبیر اتفاقی باشد. اگر فرمانروایی خود شریف و صادق باشد اطاعت دیگران را خواهد داشت بی آنکه نیازی به دستور باشد اما اگر خود صادق و درستکار نباشد اطاعتی در کار نخواهد بود حتی اگر دستور داده شود.

تأثیر اندیشه های کنفوسیوس در چین

افراد بسیاری به کلاس درس کنفوسیوس می آمدند. یکی از آن ها امیرزاده حکومتگر آینده از خاندان لو، یعنی یانگ هو بود. او که تحت تأثیر کنفوسیوس قرار گرفت چون به قدرت رسید فیلسوف میانسال را به وزارت رسیدگی به جرائم گماشت. سرانجام کنفوسیوس توانست اصولش را عملی سازد. بنابه همه گزارش ها، او توانست به عنوان وزیر جرائم توفیق بزرگی بیابد. او حکومتی وحشی در برابر تبهکاران محلی برقرار کرد. چنانکه اچ. جی. کریل نویسنده زندگی نامه او می نویسد: تا زمانی که او بر سر کار بود در سرزمین لو دزدی پیدا نمی شد. کنفوسیوس تا آنجا پیش رفت که برای ابداع لباس نامرسوم مجازات مرگ تعیین کرد. کار به جایی رسید که مردان مراقب بودند از سمت راست جاده راه بروند و زنان از سمت چپ جاده!

سرانجام دیدند تا همین جایش کافیست. کسی به وزیر اعظم هشتاد دخترک زیبا پیشنهاد کرد تا از شر کنفوسیوس راحت شود. وزیر پذیرفت و کنفوسیوس از سمتش عزل شد. مردم نفس راحتی کشیدند و لباس های متنوع پوشیدند بی آنکه بخاطرش جانشان را از دست بدهند!

او سال های آخر عمر خود را صرف مطالعه، تصحیح و نگارش شرح و تفسیر بر متون کهن چینی کرد. و کوشید مبانی فلسفی خود را به مریدانش منتقل کند. او بالاخره در ۴۷۹ پیش از میلاد در هفتاد و دو سالگی در بستر مرگ آرمید. مدت بیش از دو هزار سال مدفن او زیارتگاه سیل زائران بوده است. دو قرن پس از مرگ او، سلسه «هان» نخستین عصر بزرگ تمدن چین را پدیدار ساخت. این سلسله را اکثر اصول کنفوسیوسی هدایت می کرد که چندان موفقیت آمیز بود که آن سلسله بیش از چهارصد سال پایدار ماند و بیش از اکثر امپراتوری های چین عمر کرد و سرمشقی فرهنگی گذاشت که سلسله های متعددی در تلاش تقلید از آن برآمدند.

تأثر اندیشه های کنفوسیوس بر غرب

در غرب کنفوسیوس مورد تحسین لایب نیتس و خردگرای عصر او ولتر واقع شد که چنین گفت: «من برای کنفوسیوس احترام قائلم. او نخستین کسی بود که برایش وحی نازل نمی شد». با این حال گفته اند که غرب هرگز واقعا فلسفه چینی را درک نکرده است. در واقع بسیاری از متفکران شرقی مدعی اند برای ذهن غربی ممکن نیست ظرافت هایی را دریابد که هیچ تصویری از آن ها ندارد. غربی ها هم این ادعا را می پذیرند. فلسفه چینی با فلسفه غربی تفاوت دارد همچنان که چینی ها با اروپایی ها تفاوت دارند. با این حال هر دو نسخه برای یک درد می کوشند: زندگی. فلسفه چینی به معنای دقیق کلمه از قرن ششم پیش از میلاد به وجود آمد.

در طول این مدت صد مکتب پدید آمد با آموزه های مختلف. عمدتاً فیلسوفان خانه به دوشی که در ایالت های چین آن زمان سفر می کردند. فیلسوف که از راه می رسد بساطی می گشود و توصیه های فلسفی اش را عرضه می کرد. با این حال، این صد مکتب فلسفی با تعریف غربی از فلسفه غالباً فلسفه به حساب نمی آیند. آن ها اکثراً اندکی بیش از نوعی «نگرش به هستی» بودند که در سخنانی موجز و رازآلود بیان می شدند. فلسفه حقیقی آن ها به ندرت سامان می یافت. غالباً به توصیه سیاسی از طرفی یا مذهب از سویی دیگر نزدیک تر بود. نمونه اصلی اولی آیین کنفوسیوس و دومی آیین دائو بود. این دو به زودی به صورت دو جریان فکری غالب در فلسفه چینی درآمدند. بعدها هر دو از فرارسیدن سومین جریان اصلی در فلسفه چینی یعنی آیین بودایی تاثیر پذیرفتند.

تلاش چین برای گسترش اندیشه های کنفوسیوس در جهان

مکتب کنفوسیوس در دوران شاهنشاهی دو هزار ساله حاکم چین بود و مردم چین از آن پیروی می کردند. اما تا سال ۱۸۴۰، زمانی که انگلیسی ها با ناو ها و توپخانه های خود درهای بسته چین را به زور باز کردند، گویا در آن زمان، چینی ها اعتماد خودشان را نسبت به این مکتب از دست دادند مخصوصا پس از پایان دوران پادشاهی در سال ۱۹۱۲ با بروز جریان به اصطلاح "فرهنگ نوین" عده ای تلاش کردند تا این عقیده را جایندازند که مکتب کنفوسیوسیسم مانع پیشرفت ملت می شود. این پدیده تا ۳۰ سال اخیر همزمان با قوی شدن مجدد کشور بهبود یافت. مخصوصا با افزایش ارتباطات چین با دیگر کشورها در سال های اخیر، حاکمان کشورها متوجه شدند که پیام های نیک و خوش که از سوی دولت چین صادر می شود، از سوی دیگر کشورها موجب سوء تفاهم می شود، مثلا سازش پیشدستانه و فروتنی که در فرهنگ چین، اخلاقی خوش تلقی می شود، به دید دیگر کشورها نشانه حيله گری چین است.

از این رو، آشنایی با فرهنگ چین لازم الاجرا به نظر رسید که این آشنایی با فرهنگ چین در واقع باید از طریق آشنایی با کنفوسیوس شروع می شد. از این رو، چین اکنون در حال ایجاد انستیتوی کنفوسیوس در سراسر جهان است. تا کنون، چین نزدیک به هزار انستیتوی کنفوسیوس در سراسر جهان ایجاد کرده است. در ایران هم انستیتوی کنفوسیوس زیر مجموعه دانشگاه تهران در اوت ۲۰۰۸ ایجاد شد. این موسسه در ایران هم تاسیس شده است. اتفاقا در اولین کمیسیون فرهنگی میان کشور چین و ایران، ایجاد موسسات کنفوسیوس در ایران و فعالیت های گسترده آن، جزو موارد ضروری در این نشست بود که مطرح شد. این موسسه داخل ساختمان زبان های خارجه دانشگاه تهران در خیابان انقلاب ایجاد شده است. اتفاقا خیابان انقلاب یکی از مراکز فروش کتاب و در نهایت محل رفت و آمد جوانان و دانشگاهیان است و با این توصیف، محل خوبی برای ایجاد این مرکز انتخاب شده است.

نتیجه گیری

آموزه های کنفوسیوس اساسا عملی است. به این توجه دارد که در سطح فردی و اجتماعی چگونه باید زیست. به همین سبب مسائل اصلی اش اخلاق و سیاست است. درباره معنا و ماهیت غایی حیات چندان غور نمی کند. مابعدالطبیعه غالبا در آن غایب است. آیین کنفوسیوسی نشان داده است که می توان بدون توسل به تفکر مابعدالطبیعی زندگی کرد. به نظر می رسد تفکر غربی پس از ۲۵۰۰ سال با اکراه و بسیار آرام آرام به همین دیدگاه می رسد. وی آفرینش جهان را مبتنی بر قانون قطبیت می داند؛ به این معنی که از هستی مطلق، نخست موجودی یگانه که خود کنفوسیوس آن را قطب بزرگ می خواند منبث می شود و همراه آن قطب دیگری که قسمت پذیر است به وجود می آید. این دو قطب با هم روبرو و به هم پیچیده می شوند.

از این جا جهان کون و فساد مانند دو نیروی قوی و ضعیف یا روشنایی و تاریکی و یا نماینده صفات مرد و زن، پا به عرصه هستی می‌گذارد و تغییر و تبدیل یافتن این دو قطب، اساس به وجود آمدن خوبی یا بدی یا خیر و شر است. از سویی دیگر او معتقد بود تمام موجودات در عالم هستی به وسیله دو امر به وجود رسیده‌اند: یکی قوه حیاتی یا مادی (چی)، و دیگری قانون عقلانی و منطقی عالم (لی). این قانون محیط که رد سراسر فضای کیهان کارآمد است و می‌توان آن را "تائی چی" یا "غایت کبیر" نامید که قوه حیاتی را حرکت داده، عالم ماده را به جنبش درمی‌آورد و مبدا تغییرات و تحولات در دو صورت وجود می‌شود، یعنی دو حالت مثبت و منفی (یانگ و یین)، و نیز به وسیله پنج عنصر، که عبارت باشد از آتش، آب، چوب، فلز و خاک، جهان را از نیست به هست می‌آورد؛ بنابراین هر موجودی در طبیعت خود صورتی دیگر از آن قانون عقلانی (لی) می‌باشد و "لی" مقصد نهایی کل است.

مجموعه‌ی آشنایی با فیلسوفان

آشنایی با فیلسوفان مجموعه‌ای از زندگی‌نامه‌های فیلسوفان مشهور است که برای گشودن باب آشنایی با اندیشه‌ها و دیدگاه‌های آنان مدخل مناسب و مغتنمی به نظر می‌رسد. در هر کتاب گذشته از ارائه‌ی اطلاعات زندگی‌نامه‌ای، افکار هر فیلسوف در رابطه با تاریخ فلسفه به‌طور کلی و نیز در رابطه با جریان‌ها و تحولات فکری و اجتماعی و فرهنگی عصر او بازگو می‌شود و بدون ورود به جزئیات نظریات و عقاید او، مهم‌ترین نکته‌های آن‌ها با بیانی ساده و روشن و در عین حال موثق و سنجیده بیان می‌شود. اساس کار در این کتاب‌ها سادگی و اختصار بوده است تا جوانان و نیز همه‌ی خوانندگان علاقه‌مندی که از پیش مطالعات فلسفی زیادی نداشته‌اند بتوانند به آسانی از آن‌ها بهره بگیرند و چه بسا همین صفحات اندک انگیزه‌ی پیجویی بیش‌تر و دنبال کردن مطالعه و پژوهش در این زمینه شود.

مجموعه کتاب‌های آشنایی با فیلسوفان

آکویناس

ارسطو

اسپینوزا

جان استوارت میل

افلاطون

اگوستین قدیس

برتراند راسل

دکارت

ژان ژاک روسو

سارتر

سقراط

شوپنهاور

کانت

کنفوسیوس ✓

متون پیشنهادی برای مطالعه‌ی بیشتر

Confucius, *The Analects*, trans. by Arthur Waley (Vintage Books, 1989)

ترجمه‌ای خوب و سلیس با مقدمه‌ای سودمند.

H. G. Creel, *Confucius and the Chinese Way* (Harper & Row, 1975).

بهترین زندگی‌نامه‌ی جدید کنفوسیوس در غرب.

Raymond Stanley Dawson, *Confucius* (Oxford University Press, 1992).

مقدمه‌ای سودمند بر کل اندیشه‌ی کنفوسیوس.

Hans Gerth and Max M. Weber, *The Religion of China: Confucianism and Taoism* (Free Press, 1968)

Tu Wei-ming, ed., *Confucian Ethics Today* (Federal, 1984).

چنان مطالعه کن که گویی هرگز فرا نمی گیری، گویی در هر اسی از اینکه آنچه می خواهی فراگیری، از دست برود!

کنفوسیوس